

# اراده بز هکار

اراده بشری فقط قادر است يك از صحبت الزامی تنظیم کرده و آن را اختیار نماید بنا بر این اراده در بعضی مواقع معلول بعامل خارجی و تحت تأثیر جهات مختلفه واقع شده و در روحیه بز هکار اثرات و نتایجی خواهد داشت توضیح مطلب این است ما میتوانیم اراده را از دو لحاظ مورد مطالعه قرار دهیم از نظر وظائف الاعضاء و از جنبه علم الاجتماع و مقررات کیفری از نظر وظائف الاعضاء انجام با عدم انجام عملی برای عضو با اعضاء ضروری بوده و برای حفظ تعادل قوای مختلفه در صورت وجود سلب و عدم مانع بکنوع حرکات و افعال و تصمیمات ارادی خواه ناخواه بوجود میآید در حالیکه علم - الاجتماع از جهت دیگر حرکات اعضاء را مورد مطالعه قرار میدهد علم الاجتماع سعی مینماید از ارتکاب بزه و بعضی اعمال ارادی بطریق ممکن جلوگیری نماید بنا بر این علم الاجتماع اضافه بر الزام فعل ارادی عنصر دیگر که انتخاب فعل بوده باشد نیز در کار داخل مینماید این شرط و قید تماس و مناسبتی با جهات قبلی خواهد داشت نتیجه آنکه علم الاجتماع علاوه بر الزام فعل ارادی به تشخیص آن فعل نیز اهمیت خاصی می دهد .

از اینجا است که تعلیم و تربیت - آموزش - وجدان اخلاقی داخل در مرحله عمل میشوند و حال آنکه از نظر وظائف - الاعضاء تعلیم و تربیت و جهات اخلاقی تأثیری ندارند بنا بر این یکی از جهات و موجهاتی که ممکن است در اراده بز هکار مدخلیت داشته باشد جهات اخلاقی و تعلیم و تربیت است . از طرف دیگر فکر و روحیه عمومی و جامعه در اهمیت بنوع بزه و تقبیح افعال تأثیر زیادی در مطالعه بزه کار و اراده مرتکب خواهند داشت .

با در نظر گرفتن این مقدمه متذکر میشویم :

مسئله آزادی اراده و اختیار را دانشمندان علوم مختلفه از نظر علم خود مطالعه نموده و با فرض علمی خود مسئله را

مقررات کیفری کنونی صرف وقوع بزه را کافی از برای کیفر دادن بز هکار نمیدانند بلکه علاوه بر این وجود اراده سوء نیت بز هکار را نیز جهت امکان کیفر دادن بز هکار لازم میدانند .

در بادی امر این شرط ضروری بنظر میرسد زیرا قانون نمیتواند شخص بی اراده را تعقیب نموده و برای او کیفر قائل شود مع هذا در بعضی موارد استثنائی قتل در اثر بی احتیاطی با وجود نبودن عمد و سوء نیت چون ارتکاب عمل ضرر غیر قابل جبران یا بجامعه میرساند قانون برای مرتکب کیفر پیش بینی نموده است .

بنا بر این و بطور کلی شرط اساسی در کیفر بز هکار وجود اراده و سوء نیت مرتکب میباشد با وجود این اشکالی در اینجا پیش می آید و آن این است که این تعمد و سوء نیت باید با اراده آزاد و مختار تجمیل شود بالنتیجه مسئله اجبار و تهدید و اکراه را نیز قانون در نظر میگیرد قانون میگوید کسیکه مجبور با ارتکاب بزه گردد کیفر ندارد زیرا چنین شخصی در حکم آلتی بوده و از خود رأی نداشته است .

اگر بخواهیم وارد مسئله آزادی اراده و خود مختاری شویم باید از علوم فلسفه و ماوراء الطبیعه کمک خواسته و استدلال خود را از آنجا شروع نمائیم ولی مورد نظر ما در اینجا اراده از جهت علم الاجتماع میباشد بنا بر این فرض اراده آزاد را چنین تعریف مینمائیم :

افعال بشر معمولاً بوسیله عملی تشخیص میگردند و میبایستی موضوعیت وجودی و مثبتی داشته باشد بنا بر این فعل ارادی عملی را گوئیم که بواسطه قطعیت فکر و روح انجام گیرد از راه يك تصمیم که وجدان ما میگیرد بدین معنی ما قادریم آن را بشمائیم و نیز بر ایمان ممکن است از ارتکاب آن خودداری کنیم با وجود این لازم است با دآوری شود تصمیم ما تحت تأثیر سازمان بدنی و قوای درونی قرار میگیرد و

تطبيق نموده و نظريات متغایری مأخوذ داشته اند از نظر حقوق و مقررات کیفری معمولاً اراده را مختار گرفته و اعمال را با سوء نیت تلقی مینمایند مگر دلائلی برخلاف این اختیار وجود داشته باشد در صورتیکه پزشکان اراده را از جهت اختلالات روح و فکر و قوای دیگر مورد ایراد و بحث قرار داده و بعضی فلاسفه اساساً در امکان وجود اراده مختار تردید نموده داخل جبر و تفویض یا غیر آن میگردند .

قبول نظريات دانشمندان و فلاسفه با علوم جزائی کنونی وفق نمیدهد .

چه معلوم است برای اجرای مقررات کیفری باید اراده را مختار دانست .

قوانین کیفری ناچارند اعمال ارادی را اعمال وجودی مثبتی دانسته و ارتکاب بزه را با شرط سوء نیت و عمد مستحق کیفر شناسند با وجود این قانون کیفر بعد از قبول اختیار در بعضی مواقع بخصوص و استثنائی اراده را مجبور و مرتکب را بکیفر نمیرساند .

مثلاً در موقعیکه مرتکب از راه اجبار یا تهدید واکراه وادار بانجام فعل شود و بزه در نتیجه اجبار و تهدید واکراه صورت عمل گیرد فرضاً دست کسی را گرفته و بزور و جبر او را وادار بنوشتن یا امضاء نمودن نماید یا آمر قانونی در حدود وظیفه اش بمأمور اجرای عملی را تحمیل نماید قانون در این قبیل موارد مرتکب را از کیفر معاف میداند .

علاوه بر این موارد قانون مرتکبین بجنون و کسانیکه اختلالات دماغی دارند بکیفر نمیرساند و نیز بین این دو طبقه که یکی اراده آزاد داشته و مستحق کیفر میباشد و دیگری که دماغش مختل بوده و نمیتواند از روی فکر تصمیم بگیرد طبقه دیگری نیز یافت میشود که اراده و قوه عاقله آنها نموطبیعی خود را ننموده و ناقص میباشد اینها اطفال غیر ممیز و غیر بالغ هستند اشخاص اخیر بنوبه تقسیمانی شده و بر حسب اختلاف سن که در نمو قوه عاقله آنها تأثیراتی دارد کیفری کم و بیش ضعیف و شدید دارند .

علاوه بر این طبقات که در قانون پیش بینی شده اشخاص دیگری نیز هستند که مورد نظر قانون واقع نگردیده اند

ولی علم الاجتماع اراده آنها را معیوب و معلول مینماید . این اشخاص عبارتند از کسانیکه در نتیجه فساد نسل یا معایب خلقی و طبیعی و ضعف قوای در ارادشان اختلال و نقصی پیدا شده است . گفته شود در زمینه این قبیل اشخاص زیاد شده و دانشمندان و علمای جزائی تقسیمات و نظریاتی در باره آنها میدهند .

مثلاً دانشمندان جزائی ایطالیا لمبرزو- فری بزهکاران را بزهکاران بالفطره، عادی، و اتفاقی و غیر از این تقسیم می نمایند .

برخی دیگر از دانشمندان میگویند هر چه برداره علوم افزوده میگردد معلوم میشود اشخاصیکه اختلالات دماغی دارند زیاد تر میباشد و کسانی که عقل سلیم داشته باشند کمترند .

بنابر این عده زیادی را داخل طبقات بزهکاران بالفطره که نقص خلقتی دارند مینمایند .

در حالیکه برخی دیگر مبتلایان امراض را از این طبقه خارج مینمایند دانشمندان دیگر بزهکاران را به بزهکاران بالفطره و طبیعی آنهائیکه نقص خلقتی دارند و بزه کارانی که بکدفعه و در نتیجه بر خورد مرتکب بزه میشوند و بالاخره طبقه دیگر شامل تنبلها و از این قبیل تقسیم مینمایند مطالعه در بزهکاران باینجا ختم نمیشود بلکه کلاس جدید آلمانی مولر بعضی معایب جسمانی و حتی شفر آلمانی عادت به بدکاری و کسانیکه تربیت نداشته و مرتکب بزه میگردند نیز داخل طبقات فاسد النسل میدانند .

طبقه بندیهای بزهکاران را از جهت اراده و سازمان طبیعی با این کیفیت بعضی دیگر از دانشمندان جزائی من جمله ماکسول فرانسوی رد مینماید .

بعقیده ماکسول توسعه دایره بزهکاران فاسد النسل تا حدشفر و لمبرزو و فری بیمعنی میباشد ماکسول میگوید علاوه بر اینکه هر مرض در اراده و قوه عاقله تأثیر نمینماید مطالعه اشخاص غیر بزهکار بمایفهماند که هر بزه را نمیتوان مربوط بمرض و در نتیجه ضعف قوه عاقله و اراده دانست مخصوصاً در امور مالی و بزههای پولی بلکه آنچه از همه عاملی بیشتر در ارتکاب بزه مؤثر میباشد اتفاق و موفعیت و حالت بزهکار میباشد .

ماکول میگوید همانطور که در نتیجه برخورد به نفع ماسوره عمل نموده بمب محترق میشود بدون وجود برخورد و اتفاق وقوع بزه غیر ممکن است و تفاوت شخص شرافتمند و بزهدار با هم دیگر انجام یا عدم انجام بزه در چنین فرصتی میباشد راست است در اشخاص ظرفیت و خودداری تفاوت مینماید ولی علی‌ای حال برخوردی لازم میباشد تا بزه واقع گردد یا وجود این ماکول در جای دیگر کتابش بزهداران را به بزهداران عادی و انفعالی تقسیم مینماید منتهی عقیده دارد در بزهداران عادی نیز برخورد و اتفاق تأثیر زیادی دارد . ماکول میگوید بزهداران در موقعیتی قرار میگیرند که آن موقعیت ایجاب ارتکاب بزه را مینماید و در عمل دادرس و حاکم قضیه خوب میبیند چگونه اسباب و جهات در بعضی مواقع جمع شده و بزه واقع گردیده است نتیجه آنکه هم جهات و اسباب موجد اراده بزهدار در ارتکاب بزه شده اند .

اما آنچه بطور خلاصه در این زمینه میتوان تذکر داد این است . تردیدی نیست جهت با جهتی در اراده تأثیر کرده و شخص را وادار به ارتکاب بزه مینماید زیرا روانشناسی ثابت نموده است ساختمان قوای بدنی و روحی در اراده تأثیر دارد و اصولاً اراده و تصمیمات ناشی از پیش آمد جهات مختلفه است که جمع میشوند این جهات اراده را از طرفی بسمت دیگر میرند ما میتوانیم در عمل ارادی شدت و ضعف قابل شویم و از دو کار یکی را انتخاب نمائیم اما کاملاً نمیفهمیم چرا این و نه دیگری را اختیار کنیم .

توضیح آنکه قبل از اختیار و انتخابیکه در وجدان خود مینمائیم در اثر يك عمل مکانیکی اراده ما تصمیم گرفته و تصمیم خود را هم بموقع اجرا میگذازد بنا بر این اگر ما نتوانستیم از این موجبات و عناصر مشكله تصمیم ارادی را تغییر دهیم نتایج مختلفی هم عاید خواهیم داشت بایندهنی در حین ارتکاب بزه بین قوه عاقله و روحیه اخلاقی از طرفی و فکر بزه کاری از طرف دیگر تعارض و کشمکش واقع میشود آنچه مانع از اجرای عمل ممکن است بشود همانا غلبه قوای روحیه اخلاق و عقل بر دیگری میباشد در حالیکه در بعضی مواقع برخورد و اتفاق و موجبات ارتکاب بزه بنحوی در روحیه و احساسات بزهدار تأثیر مینماید که هر چه هم روحیه اخلاقی قوی باشد ضعیف گردیده و ارتکاب بزه پیش میآید و دیده شده چنین

اشخاص بعد از بر طرف شدن آن جهات و حالت عادی گرفتن از کرده خود پشیمان شده و حاضرند انتحار نمایند بنا بر این و بخلاف نظریه کلاس جزائی ابطالیائی نمیتوان گفت در هر حال بزهدار روحیه ارتکاب را دارد بلکه معمولاً بزهداران اراده دفعی موقتی پیدا کرده و مرتکب بزه میشوند این اراده دفعی خواه از موجبات مرض یا موقعیت و برخورد بزهدار یا جهات دیگر بوده باشد بزه را سبب میشود مقررات اخلاقی در اینحال نمیتواند بگوید چون بزهدار اراده اش تحت تأثیر بوده مبیایستی از کیفر معاف باشد بلکه اخلاق لازم است ببیند آنچه اراده بزهدار را تحت تأثیر قرار داده چه میباشد و آن موجبات را چگونه بایستی بر طرف نمود و الامعاف کردن از کیفر چنین اشخاصی همانطور که دانشمندان ابطالیائی عقیده دارند جز جلوگیری از اجرای قانون که از لحاظ نفع عمومی بایستی معمول شود کاری نخواهد نمود از مطالب فوق نتیجه میگیریم میتوان امیدوار شد بطریقی اراده را در ارتکاب بزه معلول نمود آن طریق جلوگیری از موجبات معلولیت اراده است .

بهترین راه برای رفع معلولیت اراده تکامل آن از راه آموزش - تعلیم و تربیت و تلقین وجدان اخلاقی میباشد و وجود بزه چه از نظر بزهدار و چه از لحاظ جامعه مورد مطالعه قرار گیرد حتمی میباشد و این امکان وجود بزه نبایستی موجب سختگیری خارج از اندازه قانون یا مورد شفقت و مهربانی زیاد واقع شود زیرا در حال اول نمیتوان گفت بزهدار کاملاً مقصراست و در قسمت دوم نمیتوان از نفع عمومی چشم پوشید و بعضی بزهداران بقدری عملشان خطرناک و مضربحال عمومی میباشد که نمیتوان از مجازات آنها صرف نظر نمود با وجود این انتقام عمومی را نیز نباید قبول نمود جامعه نبایستی برای انتقام بزهدار را بکیفر برساند بلکه کیفر برای نفع عمومی معین میشود با این ترتیب تشخیص بزهدار بالفطره و اتفاقی از نظر نفع عمومی حائز اهمیت زیادی نبوده چه آنکه نفع عمومی بیشتر اهمیت نوع بزه که در ضرر و زیان عمومی تأثیر دارد میدهد و بهترین روش و مقررات اخلاقی و قانونی و کیفری طریقی است که باندازه ممکن بتواند از ارتکاب بزه جلوگیری نماید .